وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف ـ مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۲۰۵ ق

۱۳۸۴/۱/۲۷
میکروفیلم تهیه شد

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف ـ مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۲۰۵ ق

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب منتخب اللغات شاهجهانی عربی بفارسی
مصنف عبدالرشید الحسینی تتوی مدنی
مؤلف
خطی نستعلیق تحریری ۲۵ سطر بخط محمد علی بن عبدالکریم مروزی
چاپی
سال تحریر ۲ ربیع الثانی ۱۲۳۳ عدد اوراق ۲۹۵
جزء کتب لغت شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۴۸۳۶ شماره قبض
واقف سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف محرم ۱۴۰۵
طول ۲۰٫۶ س م عرض ۱۴٫۵ س م شماره صفحات

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

اما بعد چنین گوید بندهٔ افقر و ذرهٔ احقر عبد الرشید الحسینی المدنی اصلا والتتوی مولدا که این کتابیست در تحقیق بیان لغت ضروریه کثیرة الاستعمال منتخب از کتب معتبره چون قاموس و صحاح و صراح بعبارت فارسی عام فهم خاص پسند و تحقیق الفاظ و تنقیح معانی و اعتبار حرف ملفوظ نه مکتوب در عنوان باب و فصل بارعایت حرف اول و دوم و آخر چنانکه حرف اول باب باشد و حرف آخر فصل باشد بی رعایت ماخذ اشتقاق و اسقاط حروف زواید تا هر قاصی و دانی از ان بهره ور شود و کتاب قاموس که مدار و معتمد علیه جمهور است و در میان مردم بتحقیق و تنقیح مشهور اگرچه بحریست بی پایان و محیطیست بیکران اما مشتمل است بر اموری که ملایم طبع ابنای زمان و پسند خاطر اهل این دوران نیست و این کتاب نهریست ازان عمان و گلیست ازان گلستان و عاریست ازان اول آنکه بیان لغت بعبارتی کرده که مغلق و مشکلتر از اهل لغت است چنانکه فضلا در حل ان به بیان دیگر محتاج میشوند دوم آنکه اکثر بیان لغت بلفظ مشترک کرده میشود و معلوم نمیشود که کدام معنی ازان معانی مراد است و عجیب تر آنکه در بعضی جاها بیان لغت بلفظی کرده و بار جای دیگر انلفظ را بهمان لغت تفسیر نموده سیم آنکه در بعضی جاها اطناب کرده و آنچه بتحقیق لغت دخل ندارد آورده چون بیان خاص ادویه که وظیفهٔ فن طب است نه وظیفهٔ لغت و با وجود ان اطناب در مقامی که شرح و بسطی دارد اختصار بکار برده چهارم آنکه بر طبق صاحب صحاح رعایت ماخذ اشتقاق کرده و جمعی کثیر که در فن صرف مهارتی ندارند بدریافتن لغت در میمانند پنجم آنکه علامات و اصطلاح

چند در اول ذکر کرده تا اغلب کسی نداند در بیان بعضی لغات عاجز میماند ششم آنکه لفظ که بچند معنی می آید گاهی هر یک ازان معانی را علاحده ذکر میکند و در باب ایراد لغات مینماید آنکه اختصار و ضبط میکند که همه معانی را یکجا ذکر کند هفتم آنکه در بعضی جا ترک لغتی و سهوی و نسیانی که لازم انسان است دران واقع شده هشتم آنکه بیان حرکت اول کلمه بنا بر قاعده که قرار داده همه جا درست نیامده و اعتذار بآنکه بعضی جا ترک شده بواسطه شهرت ضم و کسر است دران کلمه مسموع نیست چه شهرت مختلف میشود بنسبت اشخاص نهم آنکه بیان اعراب بعضی کلمات دیگر مینماید که اعراب الکلمه نیز بر هر کس معلوم نیست و درین کتاب هر جا اشارتی بدان خواهد رفت و بعد از صورت اتمام و اختتام منتخب اللغات شاه جهانی موسوم نموده بنذر حجاب درگاه عرش اشتباه ساخت اگرچه این محقر چه لایق آنچنان درگاهی باشد که مرجع سلاطین نامدار و خواقین کامگار و مجمع اماثل و افاضل و منبع فواضل و فضایل است اما چون این درگاه درگه نومیدی نیست وگاهی را انجمن و مقداری بگفتنی و خزف را معدنی و درمی را مخزنی قبول میکنند امید که قبول افتد شعر پای ملخی نزد سلیمان بردند عیب است ولیکن هنر است ز موری و بر متتبعان کتب تواریخ پوشیده نیست که چون شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی بخدمت کثیر السعادت برگزیده سبحانی مظهر تجلیات ربانی حضرت امیر کبیر صاحب قران انار الله برهانه مستسعد گردیده کتاب قاموس را بنظر کیمیا اثر ایشان در آورد و بانعامات وافره و الطاف متکاثره سرافراز گشت و این کتاب اگرچه نه در جنب آن کتاب است و این مولف نه در برابر آن مولف اما حضرت شاهنشاه ظل اللهی در قوت و اقبال و افزونی جلالت و تایید و فتح و ظفر و تایید دولت و اثر دوم ان امیر کبیر و ثانی آن صاحب قرانست و عشر عشیر بغایت آفریده کار چون صاحب قران کامگار مصدر فتوحات عظیمه و مظهر امور فخیمه خواهد گردید اللهم خلد ظلاله و ابد جلاله و حصل آماله بحق الحق والحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین و بحمد الله و قوته نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم **باب الالف مع الالف** ابتدا آغاز کردن ابتغا خواستن ابتلا آزمودن و در بلا و رنج افکندن ابتنا بنا کردن ابدا باکسر آشکار کردن

وآفزیدن ابواء بیزار کردن و درست کردن و از بیماری رهانیدن و از بیماری به شدن
ابطاء درنگ کردن ابقاء باقی داشتن ابلاء فرسوده گردانیدن و کهنه را
کردن و کفایت نمودن و آزمودن اباء بالفتح لیکی یا بسیار اباوه واحد بالضم
مکروه داشتن چیزی را و بالکسر باز ایستادن از چیزی و گردنکشی کردن ابا بالفتح با
همزه آش و این فارسی است کمال گوید بیت در مطبخ تو چوب خورد تا ابا پزد آتش
که از تکبر سرمایه اباست و جای دیگر گفته شعر که این ابا بسی خوشگوار می آید
و ابا بحذف الف نیز می آید چون کلمه دیگر ترکیب یابد مانند شوربا و سکبا و مزوربا
اباء بالمد پدران جمع اب است در اصل اباو بوده واو را همزه کرده اند ابناء بالکسر
بنا فرمودن و بالفتح پسر و پیرزادگان در اصل ابنا بوده جمع بنو الفتحتین که بقاعده صرفی
ابن شده است نه جمع ابن چنانچه متبادر الفهم میشود و بمعنی بنا کنندگان نیز آمده جمع
بانی چنانکه عرب گوید ابناؤها اجناؤها یعنی بنا کنندگان این خانه گناهکاران
او بند و صاحب صحاح گوید افعال جمع فاعل نیامده و گمان میبرم که کلام عرب چنین باشد
بناتها جناتها و اصحاب نیز جمع صاحب نیست بلکه جمع صحب است اما صاحب قاموس
و صاحب کشاف رد قول او نموده اند و این کلام درست داشته اند ابواء بالکسر جای و اول
و بالفتح موضعیست ما بین مکه و مدینه مولد امام محمد باقر و ما در حضرت رسالت پناه
و حضرت در آنجا زیارت ایشان نموده بودند و صاحب قاموس گوید واو را العه بجای
حطی و عین مهمله سهو است در مکه که مدفن مادر حضرت پیغمبر است و ابوا مدفن
پدر حضرت است لیکن از بعضی احادیث آنچه اولا مذکور شد مفهوم میگردند
بالفتح زنبار اتواء بالکسر هلاک کردن اتکاء بالکسر و تشدید تاء مکوره تکیه کردن
اتقاء بالکسر و تشدید تاء مکوره پرهیز کردن اتقیاء بالفتح پرهیزکاران اتواء بالکسر
مقیم گردانیدن اثناء بالکسر ثنا کردن شکنها و میانهای چیزی جمع ثنی بالکسر اجراد
بالکسر و برای مهمله راندن اجزاء بالکسر و بزاء معجمه و همزه مبدل از یا فدیه دادن و بی
نیاز کردن و بی نیاز شدن و فوا دادن اجزاء بالکسر و همزه اصلی فوت کردن و بی نیاز
کردن و حق گذاردن و در فرش برآراسته کردن و دشمن زادن و پس کردن و پس شدن
و بالفتح پارهای چیزی جمع جزء اجلاء بالکسر از خانمان کردن و بیرون شدن اجنباء

برآمدن

برگزیدن و فراهم آوردن اجتزاء و پیرشدن اجتزاء بزاء معجمه پس کردن اجتناء
بنوی چیدن اجلی بالفتح روشن تر احساء بالکسر شیدن احشاء بالفتح و شین
معجمه آنچه در شکم باشد از دل و جگر و سپرز و مانند آن جمع حشا احصاء بالکسر شمردن
و ضبط نمودن احناء بالفتح اطراف و جوانب جمع ... احیاء بالفتح احیاء بالکسر زنده
کردن و در فراخی نعمت شدن و در باران شدن احفاء بالکسر در سؤال مبالغه
کردن و در ریش را اصلاح کردن و بروت را بسیار گرفتن و پا برهنه گردانیدن احلاء
بالکسر شیرین کردن احتزاء بالکسر و بطاء معجمه بهره مند شدن احتماء خود را از چیزی
نگاهداشتن احتواء گرد گرفتن و جمع کردن احلاء بالفتح شیرین تر احوا شیرتر و ارزش
احوی سیاه و گیاهی که بسیاهی زند و گرد لیزنده تر اخاء بالکسر با کسی برادری
کردن مصدر است از آخی یؤاخی در اصل اخای بوده یا را همزه کردند قال الشاعر
دعوی الاخاء علی الرخاء کثیرة واخاء بالمد جمع اخ و برین تقدیر همزه او بدل از واو است
از واو اخفاء پنهان کردن و آشکارا کردن اخزاء بزاء معجمه خار کردن و رسوا شدن
و هلاک کردن اخصاء خایه کشیدن اخلاء خالی کردن اخطاء خطا کردن و خطا گرفتن
بر کسی ادعاء بالکسر و تشدید دال دعوی کردن و آرزو کردن و اعتراف نمودن ادناء
بالکسر نزدیک آوردن ادفاء گرم ساختن و گرم شدن متعدی و لازم و پوشانیدن
کسی را لباس که گرم دارد او را و بالفتح جمع دفء تحریک شده گرمی ادلاء بالکسر فرو کردن
و انداختن کار بکسی و کشیدن و فروهشتن ادفاء گرم کردن اداء بالفتح رسانیدن
و رسانیدن این صیغه مصدر نیست اما بمعنی مصدر نیز می آید چون نبات بمعنی رویانیدن
و رستنی و عطا بمعنی دهش و کلام و بیان بمعنی سخن کردن و سخن و بیان کردن
و بیان کرده و بعضی ادا که بمعنی مصدر می آید بکسر اول و تشدید دال خوانده اند از
ادی یؤدی تادیه و ادا چون کذب یکذب تکذیبا و کذابا و غلط است مصدر از ناقص
بدین وزن نیامده و اگر آمده باشد بخصوص ازین باب مصدر برین وزن مسموع نشده
و اسم بمعنی مصدر شایع است پس احتیاج باین تکلف نیست و ادا در عرف فقها
عبادتی را گویند که در وقت خود واقع شود و قضا عبادتی که بعد از گذشتن وقت کرده
شود اما صاحب قاموس قضی یقضی تقضیة و قضا از باب ناقص آورده ادنی بالفتح

نر دیگیر وزبون تر و بر تقدیر اول از دنو و بر تقدیر ثانی از دنائت است ادهی بالفتح
زیرکتر در امور معاش و مکروه تر و دشوارتر اذی بفتحتین رنجه کردن و رنجه شدن
و رنجش و چیزی که آزار دهد و فی الحدیث ادناها اماطة الاذی عن الطریق یعنی
ادنی شعبهٔ ایمان دور کردن چیزی است از راه که خلق خدا را آزار دهد اذراء بالکسر
ریختن اشک و بردن باد چیزی را و انداختن تخم در زمین و انداختن ستور کسی را
اذکی پاکتر اذکی بالفتح زیرکتر ارجاء بالکسر واپس داشتن و در حبس کردن و
بالفتح کناره‌ها جمع رجا بی همزه یعنی کناره ارباء زیاده کردن و رباخوردن ارخاء بالکسر
و خار معجمه فرو گذاشتن و سست دویدن ارساء ثابت کردن ارواء سیراب
کردن ارداء بالکسر تباه کردن و یاری کردن و یار شدن کسی را ارداء بالفتح معیبها ارتداء
ردا بر دوش افکندن ارتشاء رشوت گرفتن ارماء بالکسر افزون شدن ارضاء
خوشنود کردن ارتضاء پسندیدن و خشنود شدن ارتقاء بالا رفتن آراء
بالمد نگر ها جمع رای ارحیا بالفتح شهری است در شام که حضرت یوشع ع فتح کرد ازدعواد
بالکسر کشیده شدن از چیل و نیکو برگشتن از آن ازدراء بالکسر حقیر بودن ازاء بالکسر
برابر شدن چیزی با چیزی مصدر است از وازی یوازی در اصل وزاء بوده واو را همزه کردند
و بمعنی مقابل و برابر این نیز آمده است ازراء عیوب کردن کسی را و پوشیدن چیزی
بر کسی و سستی کردن در کاری آسی بفتحتین اندوهگین کردن و علاج کردن و درمان
علاج اسماء بالکسر نام کردن و بالفتح نامها اسماوات و اسامی بتشدید یا و تخفیف آن
جمع الجمع و زن صاحب حسن و نام زنی است که در عرب بحسن معروف بوده و اسماء بر تقدیر
اول جمع اسم است که در اصل سمو بوده و الف اول زاید و ثانی مقلوب از واو است
و بر تقدیر ثانی و ثالث مفرد است ماخوذ از وسم بمعنی حسن و همزه اول مقلوب است
از واو و همزه ممدوده در آخر زائد است اسراء بالکسر شب رفتن استواء راست شدن
و آهنگ کردن و بچیزی دست یافتن و برابر و بکمال جوانی رسیدن استیفاء تمام
فرا گرفتن استیلاء دست یافتن استغناء توانگری خواستن استنجاء پاک کردن
خود را از نجاست و رستگاری و رهایی خواستن استخفاء پنهان شدن و فرو گذاشته شدن
استهداء هدیه خواستن و طلب راه نمودن استقراء گرد کردن آب و قران

وپیروی

۴

و پیروی و جستجوی بسیار کردن و قریه قریه گشتن و امام فخر رازی گفته همزه استقراء
در اصل واو است پس ماخوذ از قریه تواند بود بدلیل قروت الارض والبلاد و تقریتها
اذا تتبعتها قروا و قرواء و هو مستنقع الماء هذا اصله ثم غلب فی مطلق التتبع استدراء
بالکسر حاصل کردن نقیض ... الیه حسن ای حسن الیه استشلاء خواندن و در خواستن کردن
استقصاء تمام در گرفتن و نهایت چیزی رسیدن استرضاء خوشنودی خواستن
استحیاء زنده گذاشتن و شرم داشتن استسقاء آب خواستن و ضیت جهور
استحلاء شیرین آمدن بذائقه استلقاء بر پشت افتادن استثناء بیرون
کردن و در اصطلاح نحویان بیرون کردن چیزی از حکم ماقبل کلمه الا و مانند آن و بمعنی الا است
و گفته‌اند که گفتن کلمه انشاءالله را نیز استثنا گویند استهوا برگشته کردن استغناء
بی نیاز شدن استبراء پاک خواستن استمراء گوارا شدن استهزاء مسخره کردن
استمناء طلب بیرون کردن منی استمناء طلب منی کردن استنماء طلب نمو
کردن اسنی بالفتح بلندتر و روشن‌تر و بر تقدیر اول از سناء بی همزه و بر ثانی
از سناء با همزه اشتراء خریدن و فروختن اما معنی اول شایع است چنانکه شراء
بمعنی ثانی اشتکاء گله کردن و نالیدن از کسی اشتهاء آرزو کردن اشفاء
بالکسر واقف شدن بر چیزی و بکناره چیزی رسیدن و بخشیدن چیزی بکسی که بان
شفا یابد و شفا یافتن و سبب شفا گردانیدن مر چیزی را اشفی بالکسر درفش و بالفتح
شفا دهنده تر اشقاء بالکسر و بقاف بدبخت گردانیدن و رنج آوردن اشقیا
بالفتح بدبختان جمع شقی اشقی بدبخت تر اشهی آرزو آورنده تر اشیاء چیزها
جمع شیئ یا بمعنی جمع شیئ علی اختلاف الاقوال اصغاء بالکسر گوش دادن اصطفاء
برگزیدن اصفی بالفتح صافی تر اصفیاء بالفتح برگزیدگان جمع صفی اصماء بالکسر ... زدن
... و شکار برابر خود کشتن کقولهم کل ما اصمیت ودع ما انمیت اطراء بالکسر نهایت
کردن در ستایش اطغاء گمراه کردن و از حد بردن اطفاء کشتن آتش و چراغ
اعیاء مانده شدن و مانده کردن و دشوار شدن کار و در مانده کردن کسی را
در کار اعتداء از حد در گذشتن و بیداد کردن اعتناء تیمار داشتن و اهتمام کردن
اعماء بالکسر کور کردن چنانکه گفته‌اند حبک الشیء یعمی و یصم یعنی حب تو چیزی را کور

دکر سکردانند ترا اعباء کرانها وبارها اعنا رسانیدن ودرکرش اعنزاء نزار مجبه
خود را بکسی نسبت کردن اعتلاء بلند شدن وبزرکوار شدن وغالب شدن وبر
زبر چیزی شدن اعلاء بلند کردن وبرجای بلند برامدن وبزرکوار کردن اعشی بالفتح
شب کور ونام شاعر عربست وصاحب قاموس کوید عشی نام ده شاعر است از ده قبیله
عرب اعفاء بالکسر از کناه درکذشتن اعلی بالفتح بلندتر اعنا بالکسر رانکیختن وبر
علامیدن اغناء توانکر کردن کسیرا وبی نیاز کردن وفائده دادن اغنی بالفتح
بی نیازتر اغماء بالکسر بیهوش کردانیدن اغراء کمراه کردن افتناء فتوی دادن
افشاء فاش وآشکارا کردن افناء نیست کردن افراء رسانیدن وبصحرا روش
وراز خود را با کسی کفتن وکف دست بر زمین نهادن در وقت سجود وبا زن مباشرت
کردن وهر دو راه زن یکی کردن افتراء دروغ کفتن بر کسی قصاء بالکسر وبقاف دور
کردند وبیابان رسانیدن وبالفتح کنارها جمع قصوی بالضم بمعنی طرف اقذاء بالفتح جمع قذی
بالفتح یعنی آنکه در چشم افتد ودر شراب افتد از خاک وغیره وآن جمع قذا کالا یعنی خاک
دقیق اقراء بالکسر حائض شدن زن واز حیض پاک شدن وقرآن وغیره خواندن وبالفتح جمع
قرء بالفتح والضم که بمعنی حیض وطهر هر دو آمده وقروء این جمع قرءاست وصاحب قاموس کوید
که اقراء در حیض استعمال یافته وقروء در طهر اقساء سخت کردن دل اقعاء بدم واشتن
سک چنانکه هر دو دست او قائم باشد وکمون نشستن آدمی چنانکه هر دو ساق او قائم باشد
وهر دو طرف دبر بر هر دو پاشنه نهادن در میان دو سجده واین هر سه منهیست در
نماز علی اختلاف الاقوال اقواء بالکسر خالی شدن منزل ومتاع ودرویش کردانیدن وخیف
کردانیدن قافیها بحرکت وبعضان حرفی از عروض شعر ودر منزل خالی فرود آمدن ومسافرت
کردن وبانوت شدن وخالی شدن شکم از طعام وبسیار مال شدن اقتداء پیروی
کردن وپس امام نماز کردن اقتفاء از پی رفتن وبر کردیدن اقتناء سرمایه کرفتن وکسب
کردن وکرفتن چیزی ونکاه داشتن برای خوردن وبرای تجارت اغنی بالفتح سرمایه دار
اقصی بالفتح دورتر ونهایه رسنده تر اقضی بضاد معجمه حکم کننده تر اقلیبا بالکسر
وبهمزه دختر آدم ع وچون زن که وقت کند اقتن بالا آید اکداء بکرایه دادن اکتساء
پوشیدن اکتفاء بس شدن وبر کردانیدن وکمون کردن ظرف ومانندان اکفواء

داغ نهادن اکفاء بالفتح همسران ومانندان جمع کفو بالضم وبالکسر نوعی از عیوب قافیه
که بعضی ابیات را حرف روی دیگر باشد وبعضی را دیگر وکج کردن ظرف را تا آنچه در وی
باشد بریزد وخم دادن کمان را وبالفتح والکسر کاف وتشدید فا رنج کشنده کالا
جمع کاف بتشدید فا اعبار بالکسر نکاه داشتن از بدی وبیچاره وانداختن کار خود را کذا
الغاء بالکسر وبغین معجمه افکندن وباطل کردن الفاء بالکسر یافتن الفاء افکندن
الهاء مشغول کردن ودر دهن اسیا غله بار کردن التجاء پناه آوردن التحاء بجهت
ریش براوردن التقاء بهم رسیدن ویکدیگر را دیدن الثواء پیچیدن آلاء بالمد
نعمتها جمع الی بالفتح والکسر وفتح لام وسکون الف وجمع الو بالفتح وسکون لام الا
بالفتح حرف تنبیه وبالکسر وتشدید لام حرف استثنا وبالفتح وتشدید لام حرف تحضیض
امراء بالکسر کوارا شدن طعام وبالضم وفتح میم جمع امیر امراء بالفتح کوارا اثر وبالکسر
رد امعاء بالفتح رودها جمع معا بالکسر امساء شبانکاه کردن وکردیدن از حالی
امضاء بکذرانیدن وروان کردن املاء فرو کذاشتن ومهلت دادن وراز یاد چیزی
نوشتن امتلاء پر شدن امتراء در شک افتادن انباء بالکسر خبر دادن وبالفتح خبرها
جمع نبا که بوزن ومعنی خبر است انحناء بالکسر مخصوص کردانیدن کسی را بر راز کویی
انجلاء وا شدن غم وابر ومانندان واز خانه ووطن بیرون رفتن انحناء
خمیده شدن انزواء یکسو شدن از خلق وفراهم آمدن انتفاء نیست شدن
انطواء در نوردیده شدن انتفاء سزاوار شدن وخواسته شدن انطفاء
مردن چراغ وآتش انقضاء بسر آمدن مدت انتماء نسبت یافتن انتهاء بپایان
رسانیدن وبچیزی رسیدن وباز ایستادن انحاء بالکسر خبر دادن انماء افزون کردن
ودور از نظر نکاه داری نکار کشته شدن انساء فراموش کردانیدن انشاء آفریدن
وآغاز کردن واز خود چیزی کفتن اناء بالکسر ظرف اینجا جمع بالمد اوانی جمع آنیه الباء
بالکسر وبی همزه وقت چیزی رسیدن ودر یافتن قوله تعالی غیر ناظرین اناه انثی
بالضم ماده اناث بالکسر جمع اوحی بالفتح صواب تر وسزاوارتر ومعنی وای نیز آمده کقوله
تعالی اولی لک فاولی وبالضم نخستین مونث اول اهواء بالکسر قصد کردن وانداختن
واشارت کردن ودوست داشتن وبالفتح آرزوها جمع هوا اهداء هدیه فرستادن

وقربانی که بردن آهند آ راه راست یافتن آهرا در سختی برافتادن وبکوشش دکوشش را
نیک کوشیدن آهنا بالفتح کورتر و خوش اینده تر آنزا آرزدن آبرا آتش زدن واز
آتش زنه آتش بیرون آوردن ایصا اندرن کردن و وصی کردانیدن آیتا بالکسر
مکرر کردن قافیه در شعر و پایمال فرمودن کسیرا ایضا بالکسر بعهد وفا کردن وتمام
دادن و مشرف شدن بر چیزی وتمام کردن احیا اطعام کردن بتخفیف واو حقی رسیدن
به پیغمبری ایلا بخشیدن و نزدیک کردن و نزدیک شدن و سوگند خوردن و معنی
اخیر یا از همزه مقلوب است و معانی سابقه از واو مبدل است وایلا در شرع
سوگند خوردن مردیست از زن که نزدیکی او نکند و حکم این سوگند چنان است که این
مرد را مدت مدت چهار ماه فرصت است اگر درین مدت رجوع بزن کرد و کفاره
گذارد حق تعالی از سر تقصیر او در گذرد و زن بر او حلال شود و اگر در آنمدت که
مذکور شد بازگشت و رجوع داشت بزن رجوع نکرد پس عزم طلاق و قصد جدایی داشت
و بانقضای مدت چهار ماه طلاق باین افتاد و نکاح مرتفع شد و این مذهب حنیفه است
و شافعیه و مالکیه و حنبلیه گویند که مرد را چهار ماه فرصت است و زن را نمیرسد که درین
مدت مطالبه شوهر کند و بعد از گذشتن چهار ماه اگر مرد کفاره سوگند داده زن را رجوع نمود
حق سبحانه و تعالی بکرم خود گناهان او را می بخشد و اگر رجوع نکرد زن او را پیش قاضی
میبرد یا سوای آن رجوع میکند یا طلاق میدهد و حقتعالی این حکم را در سوره بقره چنین بیان
کرده للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤا فان الله غفور
رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم امیا اشارت کردن ابواء
بالکسر جای دادن ایتما بفتح الالف و نون یعنی هر جا ایا محل بالفتح مردان پیرزن ایا یا
بالکسر و بغیر همزه شهر قدس خلیل ع الالف مع الباء آب بالمد نام یکی از ماههای رومی
که نهایت گرم میشود اباب بالفتح اماده سفر کردن اب بالفتح پدر و بفتح اول و تشدید
با چراگاه و علف و آنچه از زمین روید و آرزومندی وطن و شهریست بیمن و بالکسر دراست
بیمن اباب بالفتح و تشدید بازگشتن بوطن تهیه عزم سفر آتب بالکسر ماچه
یعنی جامه کوتاه بی آستین که کنیزان و غلامان پوشند برای کار اتوب بفتحتین
جمع نائب مانند پوشیدن اثواب بالکسر توانگر شدن و خاک آلوده شدن

وخاک

وخاک بر چیزی فشاندن و بالفتح همسالان و دوستان جمع ترب بالکسر اتغاب بالکسر
در تعب انداختن و مانده کردن اجناب بالکسر جنب شدن و در باد جنوب
در آمدن اجتناب دور شدن و جنب شدن اجوب بالفتح گرگین احباب
بالکسر دوست داشتن و برگزیدن و مانده شدن شتر و دانه بر آوردن کشت و بالفتح
دوستان جمع حبیب احتساب نهی کردن از چیزها که در شرع ممنوع باشد و شمار
آوردن و چشم مزد داشتن از کسی احزاب بالفتح گروهها جمع حزب بالکسر احقاب
بالفتح سالها و هشتاد و زمانهای دراز و در باب جمع حقب بالضم اخطب بالفتح آنکه
نیکتر خطبه خواند و مرغ سبز که از اخطل مرغ که بر پشت او خط سیاه بود یا سبزی
مایل بود و مرغیست که او را شقراق و اخیل هم گویند ادب بفتحتین طور پسندیده
و فرهنگ و دانش و بمهمانی خواندن و گشتن و نگاه داشت حد هر چیزی آداب
بالمد جمع و علم عربی را از آن علم ادب گویند که بدان نگاه داشته میشود خود را از خلل
در کلام عرب از روی لفظ یا کتابت واز دوازده قسم است علم لغت و علم صرف
و علم اشتقاق و علم نحو و علم معانی و علم بیان و علم عروض و علم قافیه و این است
اصول اند و علم رسم الخط و علم قرض الشعر و انشاست که امتیاز کرده میشود بدان میان
شعری که سالم از عیوب است و غیر سالم از عیوب و علم انشاء نثر از خطب و رسائل
و علم محاضرات یعنی علم تواریخ و مانند آن و این چهار فروع اند ادب خداوند
ادب آداب بالضم اول و فتح ثانی جمع اذاب بکسر همزه اول و مد همزه ثانی در تعب
و رنج انداختن اذناب بالکسر گناه کردن و بالفتح دمها جمع ذنب بفتحتین ارب
بالکسر عضو و حاجت و عقل و دین و خبث و شر و بدی و بفتحتین حاجتمند شدن
و زیرک شدن و افتادن اعضا و سخت شدن روزگار اذنب بالفتح و ادب
بفتح اول و کسر ثانی دانا ارحب بفتح الف و حاء مهمله قبیله ایست از همدان
ارنب بالفتح خرگوش ماده باشد یا نر و ارنبه خرگوش و بعضی گفته اند ارنب
ماده است و خزز بر وزن رطب مذکر و نوعیست از زیور و نام زنیست و نشته
رنگ و گیاهیست ارتیاب بالکسر در شک افتادن ارتقاب چشم داشتن
ارتکاب گناه کردن و شروع بکاری کردن و دور شدن بر چیزی استعاب

باکسر گرسنه کردن و بالفتح گرسنگیها جمع سغب بفتحتین اذنب باکسر و فتح دال
و تشدید با پیمانه ایست بزرگ بمصر و بعضی گفته اند که بیست و چهار صاع است یا شش
و بیست است هر دو بیست و چهار مد یا بیست و دو مد و نیز کاریز آب و نیز باد و تنها
چون بالوعه وسیع که از سفال و خشت بزرگ ساخته باشند اسهاب باکسر
بسیار گفتن و در بیابان رفتن و پیش رفتن اسب و رفتن هوش از گزیدن مار
استجلاب بسوی خود کشیدن استرهاب اسکتاب طلب نوشتن چیزی کردن
و ترسانیدن استحاب تر او تر شدن استیعاب از بیخ برکندن و همه را
فرا گرفتن استصواب صواب شمردن استحباب دوست داشتن و نیکو شمردن
چیزی را استصحاب طلب صحبت چیزی کردن و با خود داشتن چیزی در حالی که همیشه
داشته باشد اسباب بالفتح رسنها و چیزها که بدان بچیزهای دیگر پیوسته شود
و پیوند و خویشیها و اسباب السموات اطراف آن و درهای آن و راههای آن که
از آنجا بالا روند اسلوب بالضم گونه و روش و راه و گردن شتر و نده و اسالیب
کلام یعنی انواع کلام اشب بالفتح عیب و ملامت کردن و در آمیختن چیزی با چیزی اشهب
بالفتح چیزی سیاه و سفید که سفیدی او غالب باشد و از آنجا گویند عنبر اشهب و فرس اشهب
یعنی سبز خنک و یوم اشهب روز سرد اشعب بالفتح آنکه شاخهای او از یکدیگر دور باشد
و نام مردیست مشهور بطمع و مثل است لا تکن اشعب فتتعب یعنی اشعب طماع نباشی
تا در تعب و رنج نیفتی و در بعضی کتب لغت تاء مثلثه بجای باء موحده تصحیف یافته و آن
غلط است اشراب باکسر آمیختن و اعلام کردن دعوی کردن کار بر کسی که نکرده باشد
و در دل انداختن و در زدن جامه رنگ را و فرو آمیدن رنگ جامه را و رنگی که برنگ
دیگر آمیخته باشد اشخاب باکسر روی گردانیدن و مقیم شدن بجای و سر فرو افکندن
و زر بر ماده افکندن و بالفتح مانندها جمع ضرب بالفتح بمعنی مانند اضطراب خلل یافتن
کار و پریشان شدن و جنبیدن و زدن شمشیر و جز آن بهمدیگر اطراب باکسر
بشوق در آوردن اطناب باکسر دراز گفتن سخن و بسیار گفتن و بالفتح جمع طنب
بفتحتین بمعنی طناب اطیب خوشبوتر و باکسر اعجاب در عجب و خویشتن بینی انداختن
و تکبر کردن و چیزی عجیب آوردن اعراب باکسر بیان کردن سخن و اعراب

کفی

و عرب که نه عجمی و فحش گفتن و بالفتح عربان صحرانشین اعقاب بالفتح پاداش دادن
و از پی در آوردن و بالفتح فرزندان که از پس پدر باشند و پاشنها جمع عقب بالفتح
اول و کسر ثانی اعصاب بالفتح پیها جمع عصب بفتحتین اغراب چیزی غریب
آوردن و غریب شدن و پر کردن مشک را اغرب بالفتح غریب‌تر و عجیب‌تر
اغتیاب بد گفتن کسی را از دور وی اغتراب بغربت شدن و از غیر اقارب
خواستن زن خواستن اکباب باکسر رو افتادن و رو افکندن لازم و متعدی است اکواب
بالفتح کوزه‌های بی دسته و بی لوله اکتساب حاصل کردن چیزی بسعی و ورزیدن و
کسب آوردن العاب باکسر بازی کردن الهاب افروخته شدن و زبانه کشیدن
الباب باکسر مقیم شدن و بالفتح عقلها جمع لب بالضم و تشدید با الب بالفتح گرد کردن
و راندن شتر القاب بالفتح نامها که دلالت بر مدح یا ذم کند انجاب بجیم
برگزیدن انتخاب بخاء معجمه بیرون کشیدن و برگزیدن انحداب گوژپشت شدن
انجذاب کشیده شدن و تیز رفتن انتساب نسبت داشتن بکسی انتصاب
بر پای خواستن و دشمن داشتن انسحاب کشیده شدن انقلاب واگردیدن
انسکاب ریخته شدن انتهاب غارت کردن انصاب بالفتح رنجها و تعبها
که کفار از ابر پای داشتندی و می پرستیدند جمع نصب انیاب بالفتح دندانهای شتر
اناب بالفتح نیها انابیب بالفتح و انوب بالضم نیها جمع انبوبه است
اوب بالفتح باز گشتن و کرانه و سرعت و ابر و باد اواب بالفتح و تشدید واو تسبیح
کننده و باز بسیار گردنده بجانب حق اهاب بالکسر پوست و باغت ناکرده
یا پوست مطلق اهداب بالفتح در رز مژگان ایساب باکسر باز گشتن و بوطن
رفتن **الالف مع التاء** اباحت حلال کردن و جایز داشتن اباحیه بتشدید یا جماعت
ملحد که همه چیز را مباح دانند ابادت و اباءت باکسر هلاک کردن ابه باکسر خشم
گرفتن و هر چیزی که باشد و بوزن و ظرف باریک فراغ دست اباله باکسر و
تشدید با گرده و دسته هیزم ابابیل جمع ابله باکسر عداوت و بالضم آفت و مرض
و بالفتح و بفتحتین گرانی و ناگواری و گناه و بالفتح و کسر با مطلوب و حاجت و فرزند
مبارک و بفتحتین و تشدید لام فوماها که میان دو سنگ خرد کنند و بران تیر دوشند

وبارچه از خرما و قبیله و یاران و موضعیست بصره که از چهار بهشت دنیاست نهر شیبان
بن فروع الاثلی ابهّة بالضم و تشدید یا معشوم بزرگی ابانة روشن کردن روشن گفتن
و روشن شدن و روشن گفتن و جدا کردن متعدی و لازم بهردو آمده تقول بینة
و تبینة و استبینة اوضحته و عرفته فبان و بین و تبین و ابان و استبان کلها لازمة
و متعدیة ابنة بالکسر و ضم و بالضم گرهی که در چوب پیدا شود و عیبیست که از علت
پشت و علت شیخ گویند و صاحبش را مابون گویند اسرة بفتحتین و اتاده بالفتح
بقیه چیزی که مانده باشد اثفیة بالضم و تشدید یا دیک پایه و بالکسر جماعة مردم
یا مطلق جماعة اثبات بالکسر قرار دادن و نوشتن و بالفتح معتمدان و ثبات دارندگان
در کار جمع ثبت اثابة پاداش دادن و باعتدال مزاج آمدن اثارة بالکسر گرد بر انگیختن
و برخیزانیدن و زمین را شخم زدن برای زراعت و ابر آوردن احبانة آوردن و جاه
دادن اجابة جواب دادن اجادة نیک گفتن و نیک کردن و روا کردن اجارة
زنهار دادن و بفریاد رسیدن و رهانیدن و مزد دادن خانه و فران اجرة بالضم
مزد کار اجازة بزاء معجمه روا داشتن و فرو گذاشتن و صله دادن و بریدن ساقی و
از پس افکندن و گذاشتن جای و گذرانیدن و دستوری دادن و تمام گفتن مصراعی که کسی
دیگر گفته باشد و یک قافیه طا و یکی دال آوردن اجالة بالکسر گردانیدن و جولان دادن
اجانة بالکسر و تشدید میم مرتبان اجاجین جمع و آنجا نه که بجای جیم نون باشد جمع
بفتح همزه و کسر نون بالها مرغان و بازوهای آدمیان جمع جناح بالفتح اجنة بفتح همزه
و کسر جیم و تشدید نون بچهای که در شکم مادر باشند و در گور کرده جمع جنین و عوام
اجنه را در جمع جن استعمال میکنند و آن غلط است احاطة گرد فرو گرفتن و دانستن
احالة بالکسر حواله کردن وام و حیلت گفتن و محال گفتن و برگشتن اسب جستن و یکساله
شدن احاده بالکسر [illegible] جواب باز دادن احنة بالکسر و فتح نون کینه
داشتن و خشم گرفتن احدوثة بالضم افسانه اخبات بالکسر فروتنی کردن و آرام
گرفتن اخیبس بفتح همزه و کسر با و فتح یا ضهیان شمین و نیز لیست از نبار القمر
و جمع و مفرد هر دو آمده اخوة بفتحتین و تشدید واو برادری و بکسر الف و سکون
خا و تخفیف واو برادران و صاحب مجمع البیان گوید اخوة برادران که از یکمادر

دیگ

٨

و یک پدر نباشند و اخوان برادران یکمادری و یک پدری اخت بالضم خواهر و مانند
آن ادرة بالضم علتیست که در خایه پیدا شود بواسطه نزول باد و رطوبت در کیسه خایه
ادادة بالکسر گردانیدن و گرد کردن اداتة بالکسر وام دادن و بوعده چیزی فروختن
و بوام دادن ادارة بالکسر مطهره آب ادبة بالضم رنگ گندم گون و رنگ سپید که در شتر
باشد و پیش او دست آویز و بفتحتین باطن پوست اداة بالفتح آلت حصول چیزی
ادوات جمع اذابة بالکسر گدازانیدن اذاعة بالکسر آشکار کردن و پراکنده کردن
و پاشیدن و تمام آشامیدن حوض و کوزه اذاقة بالکسر چشانیدن اذابة کسی
بگمان افکندن و شک آوردن اراحة آسودن و آسایش دادن و شبانگاه آوردن
ستور و شب چرانیدن چارواکشیده شدن و مردن و حق مستحق رسانیدن
و نفس کشیدن و بوی چیزی دریافتن اراءة نمودن و شناسانیدن ارادة خواستن
اراقة ریختن آب و مانند آن اریکة بالفتح تخت ارجوحة بالضم ریسمانی که هر دو سر
او بدرختی یا جای بندند و کودکان در آن میان نشینند و از این طرف بدان طرف
کشند ارضة بفتحتین کرمیست چوب خوار اریحیة بفتح اول و یا و سکون را و تشدید
یا تازگی و خوشحالی که روی دهد برای عطا دادن ازاحة و ازالة دور کردن ازمة
بالفتح و کسر زا و تشدید میم مهارها جمع زمام اسامة بالکسر چرانیدن و بالضم شیر
درنده و نام یکی از صحابه اسالة روان کردن اسانة بد کردن استجابة جواب گفتن
و قبول کردن استبانة واضح شدن و واضح کردن لازم و متعدی آمده استهانة
خوار کردن و خفیف ساختن استعانة یاری خواستن و زهار پاک کردن استغاثة
بغین معجمه و ثاء مثلثه فریاد خواستن استعادة باز گفتن سخن و باز آمدن و باز کردن
خواستن استعاذة بذال معجمه واداشت خواستن و پناه خواستن استفادة فایده گرفتن
استجارة بجیم زنهار خواستن و مهربانی خواستن استخارة بخاء معجمه بهتری خواستن
استغداده گرد شدن استزادة طلب زیادت کردن استشارة طلب مشورة
و کنکاش کردن و فربه شدن استطارة پراکنده و فاش شدن و پرانیدن استعارة
بعاریة خواستن استنارة روشن شدن استماحة بحاء مهمله عطا خواستن و دست
خواستن استفاضة خبر خواستن و پراکنده شدن و فاش شدن خبر استخاضة

دایم خون روان شدن زن را بواسطه مرض اسرة بالضم خویشان نزدیک یار و ده استفاقة
بهوش آمدن استحالة محال شمردن و محال شدن و از حال بگردیدن استطالة
گردنکشی کردن و دراز شدن استمالة بسوی خود میل دادن کسی را بسخن خوش استقا
راست شدن و راست ایستادن استکانت فروتنی کردن و زاری کردن و گردن نهادن
اسوة بالضم والکسر پیشوا و مقتدا و خصلتی که بآن اقتدا کرده شود قال الله تعالی لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة اسطاده بالکسر و اسطوره بالضم سخن باطل و ضرب باطل
و افسانه اساطیر جمع اسطوانة بالضم معرب ستون اساطین جمع اسکفة بتقدیم اول
و ثالث و تشدید فا چوب پایین آستانه که مردم بر و پا نهند و چوب بالا را اسکف
گویند اسکوفة بالفتح کفشگران و صنعت گران جمع اسکاف بالکسر اساقفة دست برنجها
و سرور رهبانان نام و نام ولایت از عجم در بصره اسفیجه بکسر همزه و فتح زا و سکون سین و نون
و فتح جیم چیزیست که بان آب بگیرند و در دوات کنند و انرا ابر کهن و ابر مرده
خوانند و گویند حیوان دریاییست زیرا که چون دست بر او نهند خود را در کشد
و چون بمیرد آب از آن حل اندرزد استدانة قرض خواستن اسلة بفتحتین سر زبان
و سر نیزه و سر مرفق انگشت و اسکودة بالضم ظرفی که بقدر پنج مثقال آب گیرد
است بالکسر مقعد و حلقه مقعد اشتات بالکسر پراکنده گشتن و بالفتح چیزهای پراکنده
جمع شتیت اشادة بالکسر بلند کردن نام و برافراشتن بنا و شناسانیدن و بآواز
بلند خواندن اشادة بالکسر برگشتن و رمز و فرمان اشاعة آشکارا کردن و پراکنده
کردن بول را پاشیدن و انداختن و بخش کردن و باز گردانیدن اصابة رسیدن
و یافتن و درست و صواب گفتن اضاعة از دست انداختن و بسیار شدن ضیاع
اضحیة بالضم گوسفندی که روز عید اضحی قربان کنند اضحوکة بالضم آنچه مردم را بخنده
در آورد اضاءة روشن کردن و روشن شدن اضافة مهمان کردن و میل دادن
و مضاف کردن کلمه بکلمه و ترسیدن و عذر کردن و افزون کردن بر چیزی و نسبت کردن
و گرد فرا گرفتن و ملجا کردن کسی را بکاری و واگذاشتن کار خود بدو و پناه دادن اطاعة
فرمان بردن و رسیده شدن میوه درخت اطاحة هلاک کردن و انداختن اطابة
خوش کردن و خوش گردانیدن و استنجا کردن اعادة بازگردانیدن اعاذة بذال معجمه

در پناه

٩

در پناه کردن اعاشة عاریه دادن اعالة بسیار عیال شدن و درویش شدن و فراعیش را
کم کردن و در بخش کردن میراث اعانة یاری دادن اعنات بالکسر هلاک کردن و کاری
افگندن که از آن بیرون شدن میسر نباشد اغاثة بفریاد رسیدن و باران دادن
اغارة غارت کردن و بغور یعنی زمین نشیب رفتن و سخت شتافتن و نشیب
فرو رفتن و فرو رفتن چشم در مغاک و نیک تابیدن ریسمان اغلوطة بالضم مسئله
که بدان کسی را در غلط اندازند افادة فایده دادن افاضة بسیار کردن و فرو
ریزانیدن آب و خبر رسانیدن و گفتگو کردن و در حدیثی و قصه شروع کردن و باز
گردیدن و پر کردن ظرف و ریختن اشک و آب بر خود ریختن و یکبار روان شدن
مردم از عرفات افاده فیروز گردانیدن افاقة بهوش آمدن افاهة سبب و
زحمت و بفارسی آفت گویند آفات جمع افریقیة بکسر الف و را و قاف و تخفیف یاء
ثانی و سکون یاء اول ولایتیست بمغرب که قصبه اش تونس است و در زمان خلیفه ثانی
فتح شد اقالة فسخ بیع کردن اقامة ایستادن و برپای کردن و برپای داشتن و راست
داشتن و راست کردن و مداومت کردن و اقامت نماز و حق چیزی گذاردن اکمة بفتحتین زمین
پشته بلند اکاسرة بالفتح جمع کسری بالکسر و فتح الراء معرب خسرو که لقب نوشیروان
و اولاد او اکنة بالفتح و کسر کاف و تشدید نون پردها جمع کن بالکسر و تشدید نون اکلة
بالفتح یکبار خوردن و بالضم لقمه و بفتح الف و کسر کاف مرضی که در عضو پیدا میشود که آن
عضو را بخورد و خارشتی و نافه که در شکم او خارش و اندام بهم رسد بواسطه پشم برآوردن
بچه که در شکم اوست و بضم الف و فتح کاف بسیار خورنده البتة یعنی قطعا و نوعا مصدر
مره است از برای تاکید و مبالغه یعنی یکبار بریدن و لام لام تعریف است و صیغه بیان
الفة بالضم خو گر شدن الانة بالکسر نرم کردن الیة بالکسر دنبه گوسفند و کون مقعد
آدمی و گوشت بیخ انگشت بزرگ بن ران آلة بالمد حالت و جنازه و چیزی که سبب
حصول چیزی شود و چوبی که خیمه را لا چوق بدان برپا کنند امانة آنکه بکسی سپارند
و ایمن بودن امارة بالکسر امیر شدن و امیر و بالفتح و تشدید میم امر کننده و نفس
اماره یعنی امر کننده ببدی امومة بالکسر امیری امنیة بالکسر و فتح ثالث زن امت
بالفتح کج شدن و شیر آب و سرابالا شدن و اندازه کردن و وقت چیزی

پدید کردن و زمین پشته‌های خورد و جای بلند امامة بالکسر پیشوائی کردن و پیشنمازی کردن
و بالضم نام زنی است اماة بفتحتین کنیز و بالضم اول و تشدید میم گروه از انسان
و دیگر از حیوان و پیروان انبیا و مردی که جامع خیر و مقتدای مردم باشد و دین و دقت
و مدت و قد و قامت و مادر و فرزند و ممتاز در دین و بالکسر و تشدید میم نعمت
و طریق و دین آمینة بالفتح و تشدید یا امینی و بالضم و تشدید یا دروغ و آرزو
و مراد و کتاب خواندن امانی جمع امانة میرانیدن و فرزند مرده شدن اماطة
دور کردن و سوزانیدن امالة میل دادن انبات رویانیدن و رویانیدن انصات
خاموش بودن انابة بازگردیدن بسوی خدای تعالی و بازگشتن از کارهای بد انارة
روشن شدن و عمامه را علم کردن و شکوفه آوردن از درخت اناخة بالکسر و خاء
معجمه خوابانیدن شتر انابة بالفتح منی و خواستن منی اناة بالفتح آهستگی و درنگ
آهسته آنیة بالمد و کسر نون ظروف و جمع اناء و ضربی نجابت کرم انفحة بکسر الف
و فتح فاء و کسران و تخفیف حاء مهمله و تشدید آن پنیرمایه و صاحب قاموس گوید
چیزی است زرد که از شکم بزغاله شیرخواره که هنوز گاه و دانه نخورده باشد بیرون
آرند و در صوف و غیران بیفشرند و چنین غلیظ شود لکن دارند و لکن زیرند و
هرگاه که آن بزغاله شیر خورده کاه و دانه خورد آن انفحه را کوش گویند پس تفسیر
صاحب صحاح انفحه را بکوش خطاست و عرب گوید استکرست الانفحة بمعنی انفحه رفته کرش
شد و صاحب صراح گوید انفحه بره و بزغاله که هنوز علف نخورده باشد و ازین کلمات
ظاهر شد که انفحه شیردان است که بعد از خوردن علف جای سرگین میشود نه پنیر که
در شیردان او شیر بهم میرسد پس اطلاق انفحه بر پنیرمایه چنانکه مشهور است و در کتب
اطبا مسطور است از قبیل اطلاق محل است و اراده حال چنانکه سقمونیا گیاهیست که
عصاره مسهله دارد و در کتب طب بر عصاره آن اطلاق کرده اند و غالبا لفظ علاقه
در کلام عرب برای انیمونه یافته اند انفحات بالفتح ننگ و عار داشتن انملة بفتح اول
و کسر میم سر انگشت انامل جمع و صاحب قاموس گوید انمله بهر سه حرکت الف و هر سه
حرکت میم آمده و برین تقدیر انمله بنه روش توان خواند امر مشهور اول است
انبوبة بالضم بندنی اباخة بالکسر زیاده شد و بلند شد انداکینه بالفتح و کسر

النون

النون و کسر الکاف و فتح یاء مخفف شهریست عظیم در ملک روم که دوران دوازده
میل است و مشتمل است بر پنج کوه و چشمه بسیار اوقیة بالضم مقدار ده درم و پنج سبع درم
و از حدیث مستفاد میشود که اوقیه چهل درم است چه مضمون حدیث اینست که در پنج
اوقیه زکوة واجب میشود و باتفاق زکوة واجب نمیشود الا بدویست درهم اوعیة
بالفتح ظرفها جمع وعاء بالکسر اواد جمع بالفتح دفتر و امال خراج و مانند آن معرب آواره
بالفتح اولاة بالضم و بواو غیر ملفوظ خداوندان و این صیغه برای مؤنث است چنانکه
الو بالضم و بواو غیر ملفوظ برای مذکر اهبة بالضم ساز و یراق و زین اسب اهانة
بالکسر خوار کردن ابالة بالکسر سیاست کردن و نگاه داشتن **الالف مع الثاء** اث
بالفتح و تشدید ثا بسیار شدن و انبوه شدن گیاه اثاث بسیار شدن و انبوه
شدن درخت و متاع خانه و احدش اثاثة احداث بالفتح قبرها جمع جدث بفتحتین
احداث بالکسر نو پیدا کردن و حدث کردن و حدیث کردن و بالفتح مردم نوجوان
و چیزهای نو پیدا شده و شکستهای روی جمع حدث بفتحتین احادیث خبرها و افسانه
بمعنی اول جمع حدث و بمعنی ثانی جمع احدوثة است ارث بالکسر میراث بردن
و میراث و اصل و کار قدیم که بوراثت بدیگری رسد و خاکستر و بقیه چیزی و بالفتح
افروختن آتش و برانگیختن فتنه میان قومی و بالضم خارپشت استحداث چیزی
نو پیدا کردن و نو آوردن اشعث بالفتح آشفته موی و گرد آلوده موی اضغاث
بالفتح دستهای گیاه خشک و تر با هم آمیخته جمع ضغث بالکسر و ضغاث و احلام خوابهای
پریشان که تعبیر درست ندارد بجهة خلط اکثاث پاک داشتن از کسی انبعاث
برانگیخته شدن انبعاث پراکنده شدن اناث بالکسر و انث بضمتین مادها
هر دو جمع انثی انیث آهن نرم انباث بالکسر ماده زاده **مع الجیم** ابلج
بالفتح روشن و آشکار و درخشان و شخص گشاده ابرو اوج بالفتح چشم سخت سفید و سیاه
و نیکو چشم ابنج بالکسر چوبه که بان مسکه از ماست جدا کنند و انزانخفجه بکسر
میم و فتح خاء معجمه و ضاد معجمه نیز گویند و نفار بی شیر زنه اش گویند ابتهاج بالکسر
شاد شدن انموج بالضم و تشدید میم معرب برنج اججج بالضم تلخ شدن و بالفتح روشن
اجاج بالضم تلخ و بالکسر سنجیهای کرها جمع اجه است بالضم اجیج بالفتح بانز شدن زخلد

جستن عضو و ربودن و کشیدن و بچه از شیر باز گرفتن اخلیج بیرون کردن ادلاج
بتخفیف دال اول شب رفتن و بتشدید دال آخر شب رفتن ادراج بالکسر در هم پیچیدن
و بالفتح راهها ادمج بالفتح سیاه چشم ادماج بالکسر در آوردن چیزی ادیج و داج
بفتحتین برانگیخته شدن بوی خوش و بوی خوش دادن و دارویی خوشبو که در طعام کنند
و هر چیز بویا ادج بالفتح قدر و اعتبار و از اینجا گویند ارجمند و این فارسیست
ارتجاج جنبیدن و در زدن ازدواج قرین و جفت شدن با هم انعاج جنبانیدن
و بر خیزانیدن و حریص گردانیدن و بگناه دلالت کردن کسی را ازج بالفتح و تشدید
جیم باریک و دراز ابرو و کشاده ابرو و جانور و فراخ کام و بالتخفیف نوعی از بناها
که بطرز پیش طاق خمیده می‌سازند ازاج و ازج بالمد جمع ازواج بالفتح جفتها و صنفها
و جنسها اسندراج اندک اندک نزدیک گردانیدن بعذاب و فرا دادن دادن
نعمت در حال معصیت اسفنج بالکسر همان اسفنجه که مذکور شد استخراج بیرون آوردن
از خود چیزی و بیرون آوردن خواستن استعلاج سخت شدن پوست و طلب علاج
کردن استمزاج مزاج دانا کردن اشنج بفتحتین و تشدید جیم شکسته سر اشج بالفتح
آنکه بکی نیز دارد اعوجاج بالکسر کج شدن اعرج بالفتح لنگ اعوج کج افواج بالفتح گروهها
جمع فوج الهاج بالکسر حریص شدن شتر بچه بخوردن شیر ناقه امشاج بالفتح آبها و خونها
بهم آمیخته جمع مشیج املیج بالمد معرب امله و صاحب قاموس بغیر مد بر وزن افضل و برده
امتزاج آمیخته شده چیزی بچیزی آینج بالفتح ابنیه اموذج بالضم معرب نمونه و صاحب
قاموس گوید صحیح نموذج است بحذف الف و فتح نون اندماج در آمدن چیزی در چیزی
اوداج رگها و دج بفتحتین اوج طرف بالای چیزی معرب اوک که کلمه هندیست چنانکه
مولانا عبد العلی بیرجندی در حاشیه چغمینی گفته و بعضی گفته‌اند معرب اوه است و این انسب
و اشهر است اهوج احمق شتاب کار و بزرگ چشم و دراز بالا ایادج بالکسر و فتح الدال
معجم نیست مهمل مشهور معرب ایاره بغیر دوا الهی ایارج واحد ایج بالکسر شهریست
از شهرهای فارس معرب ایک از آنجاست قاضی عضد الدین صاحب مواقف و شارح مختصر
منتهی **الالف مع الحاء** ابطح بالفتح رفتن گاه آب و سیل که در آن سنگ ریزه بسیار
باشد و زمین فراخ بسیار که در او ابی طح جمع انفصاح بالکسر و تشدید را روشن شدن

اجتناح

ازدواج ر

اجتناح کتاب کردن اجلح بالفتح آنکه از دو سوی سر او موی ریخته باشد اح بالفتح
و تشدید حا سرفه کردن ادماج بالکسر شاد شدن استصباح چراغ فرا کردن
استفتاح یاری خواستن و گشودن استرواح راحت یافتن و بر گرفتن اشباح
شخصها کالبدها اشباح بالکسر و الفتح حمایل و زیور که زنان در گردن اندازند
در اصل وشاح بوده اصباح بالکسر گشتن از حالی بحالی و در صبح رفتن و بامداد
و بالفتح بامدادها جمع صبح اصبح خوب روی و شیر درنده و سرخ رنگ و نام ملکی
از ملوک یمن که اجداد امام مالک است و تازیانهای اصبحی بدان منسوب است اصبح
دوستر اصفاح بالکسر سایل را رد کردن و پهن کردن چیزی و میل دادن کقوله ع
قلب المؤمن مصنع علی الحق بعضی دل مومن مایل کرده شده است بحق اصلاح
بصلاح آوردن اصطباح بامداد شراب خوردن اصطلاح با همدگر صلح کردن
و بصلاح آوردن کار و بیشه و چیزی قرار دادن اطراح انداختن افلاح فیروزی
یافتن و رستن و باقی ماندن افصاح تازی زبان و فصیح زبان شدن و امدن عید
ترسایان و روشن شدن صبح و خالص شدن شیر از فله افتتاح گشودن و آغاز
کردن افتضاح رسوا شدن اقبح بالفتح پهن سر اقلح آنکه بن دندان او کفاهه
باشد اقتراح بی اندیشه سخن گفتن و خواستن چیزی بی تامل ذکر الکسیح لنگ و زمن
الحاح مبالغه کردن در کاری و لجاجت آوردن و دائم باریدن الواح چیزهای پهن از استخوان
و چوب و غیره آن و نام کتابیست در حکمت تصنیف شیخ مقتول و الواح السلاح چیزهای
که لایح باشند از سلاح چون شمشیر و نیزه الفاح بهره دادن و باردار و آبستن
گردانیدن املح کبود رنگ و نمکین تر انجاح روا کردن و روا شدن حاجت انفاح
فراخ شدن و گشاده دل شدن انشراح گشاده شدن دل انفصاح بفتح یز ریختن
انتضاح بضاد معجمه پاشیده شدن آب و مانند آن اوضح روشن تر ایضاح
روشن و آشکارا کردن **الالف مع الخاء** اخ بالفتح برادر و بتشدید خا کلمه افسوس
و پلیدی و بمعنی برادر نیز آمده و بالکسر اواز نشاندن شتر و بمعنی پندار نیز آمده
و باین معنی مرادف کخ بکسر کاف و خاء معجمه است ابطاخ بالکسر بسیار شدن
خربزه در زمین انتاخ بالکسر و تشدید تا بارگین شدن ابتشاخ بالکسر تره ای

معروف معرب سغنج بالخاء المعجمة والجيم استنساخ نسخه کردن و نهفتن اسلخ بالفتح
مرد کل و بسیار سرخ انتساخ نسخه کردن انتفاخ باد کردن و آماسیده شدن
انفساخ تباه شدن و از هم رفتن انسلاخ بیرون شدن چیزی و گذشتن ماه
الالف مع الدال ابد بفتحتین همیشه و زمانه که نهایت ندارد و فرزند یکساله اباد بالمد
جمع و خشم کردن و رمیدن و بکر لیستن کنیزک و ماده خر و فرزند یکساله و زن بسیار
زاینده ابراد بالکسر در خنکی کاری کردن و شتاب فرستادن رسول و آب خنک
دادن اباد دور کردن ابعد دورتر و فاین اتلاد بالکسر خداوند مال کهنه شدن
اتخاد بالکسر و تشدید تا یکی شدن و یکی داشتن اثمد بکسر الف و میم سنگ سرمه و
بفتح هر دو جاییست و بضم میم نیز آمده اجتهاد جهد کردن و در راه صواب جستن اجرد
صحرای بی گیاه و مرد بی موی اجلاد زمین سخت احتشاد بکر نکینه آوردن کسی را و بالفتح
کهنا احتشاد بالفتح بیزکان و نحاس احد بفتحتین یکی و کسی و یکم و روز یکشنبه و یگانه
و با همعنی ضد اتحاد را احد گویند و بضمتین کوهیست نزدیک مدینه و بفتحتین و تشدید دال
نیز آرا احمد ستوده تر احماد ستایش رسیدن و کردن کاری که موجب ستایش
کردن و یافتن کسی را محمود ستوده و پسندیده فعل و مذهب کسی را الکار انکردن
ان بردم و کرویدن کاری پسندیده و ستوده پیش کسی اخلاد بالکسر میل کردن و ملازم
شدن و جاودان کردن اخماد فرونشاندن آتش اخدود بالضم شکاف زمین
ببرادری اد بالکسر والفتح و تشدید دال عجب و شگفت و کار شنیع حادثه زمانه و بلا
و بالضم غلبه و قوت ادد بضم اول و فتح ثانی و بضمتین قبیله ایست ارشاد راه حق
نمودن ارصاد بالکسر چشم داشتن و نگهبان داشتن در راه و بالفتح جمع رصد ارتداد
برگشتن از مسلمانی و قرآن ارتعاد لرزیدن ارتیاد جستن و طلب کردن جای نرم از جهت
بول کردن قوله عم اذا بال احدکم فلیرتد لبوله مکانا لینا او منحدرا ارمد بالفتح خاکستر
گون و خداوند درد چشم ازهاد پرهیزگار شدن و رغبت و خواهش نکردن و اندک
مال شدن و درویش شدن قوله عم افضل الناس مؤمن مزهد ازدیاد زیاده شدن
ازدراد لقمه فرو بردن ازد بالفتح پدر قبیله ایست در یمن که قبیله را ابان میخوانند
اسد بفتحتین شیر و نام پدر قبیله ایست در یمن که قبیله را ابان میخوانند

و ترسیدن

و ترسیدن و مدهوش شدن از دیدن شیر و خشم کردن و شیری نمودن اسداباد
نام شهریست نزدیک همدان و در هیئت به نیشابور اسود بالفتح سیاه و مار سیاه
و کنجشک و مرد بزرگ و عرب قوله عم بعثت الی الاسود والاحمر و اسودان آب و خرما
و مار و کژدم و صاحب قاموس گوید اسود مار بزرگ اما ظاهر اینست که اسود مار سیاه
باشد و صاحب صراح گوید اسود مار بزرگ سیاه اسعاد بالکسر یاری دادن و نیک
بخت کردن اسناد بالکسر پشت بچیزی دادن و تکیه دادن چیزی را بچیزی و پناه بکسی بردن
و حاضر گردانیدن و نسبت کردن حدیث بکسی و بالفتح جمع سند بفتحتین و سند چیزی
که با و تکیه کنند استناد پشت بچیزی دادن و پناه بکسی بردن استسعاد بالکسر
نیک بختی جستن و نیک بخت شدن و یاری خواستن استبعاد سخن را دور شمردن
از برای کار استبعاد دور شدن و دوری جستن و دور شمردن استشهاد
گواهی خواستن و حاضر آمدن و شهید شدن استطراد طلب راندن و هزیمت دادن
جهت بود برای فریب دشمن استعباد بنده کردن استبداد تنها کاری ایستادن
و متفرد یکاری شدن استرداد طلب باز پس دادن چیزی کردن استمداد
مدد خواستن استقباد آتش افروختن استحداد چیزی را تیز کردن و موی زهار را
تراشیدن اشهاد بالکسر گواه گردانیدن و حاضر گردانیدن و منی و مذی از مرد جدا
شدن و بالفتح جمع شاهدان اشتداد سخت شدن و سخت کردن و سخت گرفتن
و دویدن اشد بفتحتین و تشدید دال سخت تر و بضم شین منتهی و قوه چیزی قوله
تع حتی اذا بلغ اشده یعنی قوته و آن مابین هیجده سالگی و سی سالگی اصفاد
گرفتار کردن اصفاد بالکسر بخشیدن چیزی و بند نهادن بر نهادن و بالفتح بخششها و بندها
اطراد بالکسر و تشدید طا راست شدن کار و پیاپی یکدیگر شدن و بالتخفیف راندن و دور کردن
اعتضاد در بازو زدن تکیه کردن چیزی را و یاری گرفتن از کسی اعتماد کار بکسی باز گذاشتن
و تکیه کردن بر چیزی و قصد کردن اعتیاد باز آمدن و عادت کردن اعتقاد در دل
گرفتن و قرار دادن در دل و سخت محکم شدن چیزی اعتداد بشمار آوردن و شمرده
شدن و عده داشتن زن اعتباد کسی را بنده خود کردن اعداد بالکسر ساختن
و آماده کردن و بالفتح جمع عدد افراد بالکسر تنها کردن و بالفتح جمع آنتقاد کم کردن و

دنا باشن چیزی اقتصاد میانه رفتن در هر چیز وراه راست رفتن اقلید بالکسر معرب کلید
الحاد میل کردن ومجادله کردن وکور را لحد ساختن وغله لگد ه شتن تاگران شود وشرک
عودن در حرم واز دین حق برگشتن وور لحد نهادن ودر حرم قتل کردن وستم کردن
التخاد میل کردن وپناه بردن واز دین برگشتن الد بفتحتین وتشدید دال بزرگ خصومت
امداد بالکسر مدد کردن ومداد در دوات کردن وبکسر میم مداد دادن کسی در مرهم
آوردن وراحت وآب دادن چیزی را وبالفتح جمع مدد وجمع مد بضم وان پیمانه است امتداد
کشیده شدن وبلند بالا شدن وافزون شدن آب امد بفتحتین غایت مدت ونهایت
عمر ودورترین جای وغضب آمد بکسر المیم والمد بسیار ضره یا بسیار شر وکشتی بزرگ
شهر است نزدیک دیار بکر که از اقره حمید گویند از ان جاست سیف الدین امدی صاحب
احکام الاحکام امرد جوان بی ریش وشاخ درخت بی برگ واسبی که در سانه زهار روئیده
او یا گرد اکو سم او موی نباشد امار ومرد بالضم جمع اجرد بزرگتر اجاد وامجد
بزرگان انداد بسته شدن انقیاد رام شدن وفروتنی نمودن وکشیده شدن
انفاد نقد ستاندن انفد نقدتر وغارشت وبرین تقدیر علم جنس است چنانچه
اسامه علم جنس است شیر را انکد شوم ونامبارک الی انداد بالفتح همتایان اود
بالفتح رنج آوردن وگران بار کردن وخشم کردن وکج گردانیدن ونزدیک بغروب
رسیدن آفتاب ونام مردیست وبفتحتین کجی اوحد یگانه اوتاد میخها جمع وتد
اوراد دعاها که دایم بوقت مخصوص خوانند اولاد فرزندان اوابد وحشیان و
قافیهای مشهوره متعارفه اید بالفتح سخت شدن وقوة وازین ماخوذ است تایید وتنوین
وکسر دال وستهای جمع ید ایاد بالکسر خاک که در اکو حوض وضیمه وپشته ریگ ومیمنه
ومیسره وبسیار رشتران وچیزی که محکم کند بدو چیزی پرده وکوه محکم وقبیله از معد
بتشدید دال وفتح میم اصیاد بالکسر پرده بر روی چیزی افکندن ودر بستن قال الله تعالی
انها علیهم موصدة ایجاد فرود آوردن وچیزی بر کسی وارد کردن امجاد درد تجه
آوردن وتوانگر گردانیدن اعیاد وعده دادن وترسیدن وترسانیدن افباد
آتش افروختن الالف مع الذال اتخاذ بالکسر وتشدید تاء مکوره فرا گرفتن
احتداذ بریدن اخذ بالفتح رفتن وشروع کردن ودرفتن وبفتحتین درد چشم وبفتح

وبفتح اول وکسر ثانی آنکه درد چشم دارد وبفتحتین ناگوار شیر که زد شیر اخیذ باسیر
گرفته شده اخاذ بالکسر پاره از آب سیل که در جای مانده باشد وزمینی که جهة حفظ
یا جهة پادشاه گرفته باشند واکبیری که در پایان باشد اذ بکسر الف وسکون ذال زمانی
وبرای آنکه استحواذ غالب شدن ودست یافتن استنقاذ در رهانیدن استلذاد
طلب مزه یافتن وخوش شدن التذاذ مزه یافتن انفاذ روان کردن وروان
شدن وفرستادن وشمشیر وخنجر در چیزی بگذرانیدن انقاذ بقاف رهانیدن
انتباذ بگوشه رفتن الالف مع الراء ابراد بالکسر غلبه کردن وبند شدن
بر کسی وسوگند راست کردن وقبول حج نمودن حج کسی را ودر بیابان سیر کردن وبالفتح نیکوکاران
جمع بار وبر بتشدید ابر بالفتح نیش زدن کژدم ونیش زدن سگ او در طعام ودرخت
خرما را گشن دادن وبالکسر جمع ابره ومعنی ان گذشت ابهر بفتح اول وبفتح ها خانه کمان
ورگ دل که به پشت پیوسته است وبفتح الف وبا وسکون ها شهریست وصاحب قاموس
گوید ابهر پشت کمیت ورگ پشت انسان ورگ گردن ورگ هفت اندام وجانب کوتاه
از پر وگیاه خشک وزمین پاک ونیکو که سیل بران بلند نشود وپشته موضع گرفتن کمان
وشهریست بزرگ میان قزوین وزنجان وشهریست نواحی صفهان ابهر بعنی یاد از حی
او کوهیست بحجاز راشهر ومشهور است که ابهر بمعنی شهر است بفتح با وسایر معانی بسکون ها
ابتر دم بریده وبی فرزند ومار است کشنده وزیانکار وآنکه عروه ندارد از نوشته
دادن وهر چیزی که منقطع از خیر باشد وبیت چهارم از مثمن متقارب ولقب مغیره
ابن وهب اجر بضم جاء مهمله دریاها اجزاد وا باذنج نوابلی که در طعام میکنند ابکاد
بالکسر بامداد کردن وشبگیر رفتن وشتاب نمودن واول روز وبالفتح دختران دوشیزه
وبیکبار بر بندها در دو جمع بکر است ودر حدیث فی مناقب علی کانت ضرباته علی ابکار
اذا اعتلی قد واذا اعترض قط یعنی ضربتها علی بن ابی طالب یکبار برنده اند اگر بر سر زند
تمام بطول میشکافد واگر بر پهلو زند سراسر بعرض میشکافد ابصار بالکسر دیدن ودیده
ودر گردانیدن وروشن وپیدا شدن وبالفتح دیدها وبیناان جمع صر اتیکاد نو باده چیزی
فرا گرفتن وبا ول چیزی رسیدن وبامداد کردن وبامداد از جای رفتن اتود بالضم جادوش
وپیاده کوتوال ودکودک رسیده بمنوع اتراد بالضم شهریست ترکستان که امیر کبیر حضرت

صاحب قرانی انار الله برهانه در انجا ازاین عالم فانی رحلت نمودند و بعضی گفته اند که فاراد
که مولد ابونصر فارابی است همین است و بالکسر انداختن و دست را بزخم شمشیر دور انداختن
کسیرا از جای خود و انداختن کودک چوب خورد را بچوب دراز روان بازی طفلان است
اسن بالفتح جوهر شمشیر و ثقل کردن سخن و بالکسر نشان و پس چیزی و خلاصه سکه و نقش
نشان و نشان زخم و سنت رسول آثار جمع و شروع کردن در کاری و عزم کردن
و بضم و ضمتین ابرو و نشان و جهت که بعد از به شرح ماند اتیان بالفتح خالص و بر
گزیده اثمار بالکسر میوه در رسیدن و میوه آوردن درخت و بالفتح میوه اجر
بالفتح مزد دادن و مزد ربودن و استخوان شکسته پیوستن و مزد کار و مهر زنان اجر
تنوین حرف آخر بچهار یک جمع جود اجیر مزدور اجرد بالمد والضم جیم خشت
پخته و بفتح جیم با در اسمعیل ... مرادف ... و اجهر انکه در روز چیزی نبیند اجبد
نزاور ... اجباد کسیرا بر چیزی جبر کنند احتیاد کشیدن و نشخوار کردن شتر
و چریدن احراد از ادکان و ... البقول ... که خام خورده شوند احیاد بالفتح
مدور ... و دانشمندان و احبار یهود و علمای ایشان احود انکه سیاهی چشم او بسیار
سیاه باشد و سپیدی او بسیار سپید و نام شتری احمر سرخ و عجم ... احمر موت
سخت و قتل احضاد حاضر کردن و دویدن اسب احصاد شمردن و در حصار کردن
و وا داشتن و از حج باز ماندن احکاد نگاه داشتن غله و خوردنی برای گرانی احصاد
تهی شدن و حاضر شدن مرگ و دویدن اسب و حاضر آمدن احتقاد خوار شدن
و خوار شمردن احجاد حجره خواستن احجار بالفتح سنگها جمع حجر احصاد گناه
کردن و ترد کمترین راه رفتن احیاد بالفتح نیکوتران و نیکان اخضرار سبز شدن
اخضر سبز و سیاه و اسب تیره رنگ که ... از زیره و آدم گندم گون اخباد
بالکسر خبر دادن و بالفتح جمع خبر اخطاد بالکسر ... درخطر انداختن و بالفتح بلاها
و قدر و منزلها اخاد بالکسر کاستن و زیان یافتن آخی بالمد و کسر خا پسین و همچنین
اخیر و بالمد و فتح خا بمعنی دیگر اختماد برگزیدن و خواهش ... برکاری بستن
اختبار با موحده آزمودن اخفاد عهد شکستن ادباد بالکسر پشت دادن و از پس
دادن و از پشت ستور ریش کردن و در میان ... ناپدید که دست نابینده ... سینه

باید

نباید بلکه بالا رود و بالفتح جمع دبر بفتحتین یعنی پس و از پس آینده ادخاد خار کردانیدن
ادواد کردشها ادراد بالکسر کرمیش باران شد و بول کردن پیاپی و پیوسته کردن
بخشش و روان شدن شیر ادخاد بالکسر و تشدید دال مهمله کمی کردن یعنی ذخیره کردن
ادکاد بالکسر و تشدید دال مهمله بیاد آوردن و پند گرفتن اذکاد بالکسر و ذال معجمه
باد دادن و سیر زادن و بالفتح یاد کردنها اذخر بالکسر گیاهیست خوشبو اداد
بالمد ماه ششم از ماههای رومی اذفر بالفتح تیز بوی اذی بالفتح یاری کردن و نیرو و قوة
و ضعف و احاطه کردن و ثبت و بالضم جای بستن از زره بالکسر اصل هر چیزی اذر
بالمد پدر یا عم خلیل الرحمن و ظاهر قران دلالت میکند که نام پدر ابراهیم است و اهل
تواریخ گفته اند که آذر عم ابراهیم است و نام پدرش تارخ است و عرب بسیار است
که عم را پدر گویند و احتمال دارد که آذر در قران بمعنی عم باشد بنا برین قول اهل تواریخ
مخالف نص و کتاب نیست اذهار بالکسر تکمه ساختن و تکمه بر جامه دوختن و بالفتح
تکمها اذهاد بالکسر روشن کردن چراغ و شکوفه آوردن درخت و گیاه و بالفتح شکوفها
و همچنین از اهبر اذهر سپیدی روی از کرم و جوانمردی و روشن تر و ماه و گاو دشتی
اذواد بالکسر چادر که بر میان بندند و شلوار زنان و پوشیدنی و عفت و منش
اذجاد ترسانیدن و بانگ بر کسی زدن و باز داشتن اسنعار افروخته شدن
آتش و برانگیخته شدن استنفاد بستن زن چیزی در وسط خود بعد از ان فرقه ...
بر موضع مخصوص کردن برای ریختن خون حیض استبصاد بینا شدن استنجاد بمعنی فرا
بری داشتن که از کجا می آید و طلب آمدن باد کردن که از کدام طرف می آید قوله اذا
اراد احدکم البول فلیستمخ الریح استنخاد ما نحن شرح اسراد بالکسر پنهان کردن
و انگار اکردن و رسانیدن بمعنی و بالفتح نهانها و خطها که بر کف دست باشد اسرار ای
خطها که بر پیشانی باشد اسن بالفتح همه و آفرینش و آبگینه و اسیر کردن و آفریدن و
بدوال بستن پالان اساد بالکسر دوال اسیر بالفتح بندی استکیاد بسیار
خواستن و بسیار آلفشتن و بسیار یافتن جزا استکباد گردنکشی کردن استنفاد
پرسیدن و طلب بیان کردن استطهاد یاری خواستن و یاد کردن و پشت
و پناه شدن و قوی پشت شدن و از بر خواندن استنفاد یاری خواستن استمعاد

اباد انی خواستن و زند کانی دادن استغفاد آمرزش خواستن استنباد از پس
فرا کردش و آنو کار انشیدن استقراد آرام گرفتن و ثابت شدن استمراد استوار
شدن و روان شدن و پیوسته رفتن استسراد نهان شدن ماه استبشاد
شاد شدن و طلب مژده رساندن استستار در پرده شدن استطار
نوشتن قوله تعالی کل صغیر و کبیر مستطر استشعاد نهان داشتن ترس
در دل استعتاد بالکسر و تا و نون و ثا مثلثه افشاندن بینی اسواد بالفتح دست
برنجن اسوره جمع و اساور جمع سوار یعنی باره شهر نیز آمده اساطیر افسانها و سخنها
و نوشتها باطل جمع اسطوره بالضم یا اسطاره بالکسر اسعاد بالکسر نرخ کردن و بالفتح
نرخها جمع سعر بالکسر اسماد بالفتح افسانها جمع سمر اسمر گندم گون اسکاد دست کردن
اسفاد بالکسر روشن شدن و روشنی صبح نمار کردن و بالفتح سفرها و کتابها استاد
بالفتح پردها و بالکسر چهار عدد لفظ رومی و چهار مثقال و نیم و بعضی گفته اند ده درم سنگ
باشد و شش درم و نیم نیز گفته اند اشهاد شهرت دادن و شهرت یافتن اشهار
بفتح الف و ها جمع شهر و بضم ها ماهها جمع شهر اشعر شاعرتر و دانشمندتر و موی کرد اکرد
سم ستور و آنکه بدن او پرموی باشد و نام شاعری است و قبیله ایست از قبایل
سبا از آن قبیله است ابن موسی اشعری و ابوالحسن اشعری اشعاد بالکسر خون آلود کردن
کوهان شتر که بمکه فرستند از برای قربانی و آگاه کردن و ظهور پیدا شدن و ترس در دل انداختن
و جامه اندرونی پوشیدن و حضو پر موکشتن و مو بر آوردن عضو لقوله ع ذکوة الجنین
ذکوة امه اذا اشعر یعنی وقتی که مو بر آورده باشد و برای کارد شمشیر شعیره گویند
یعنی پاره آهن در دنباله غلاف کارد و شمشیر کردن تا او را محکم نگاه دارد و بالفتح شعرها
و مویها و بر تقدیر اول جمع شعر است بالکسر و بتقدیر ثانی جمع شعر بالفتح اشفر سرخ
و سفید و اسپ یال و دم سرخ و شتر سرخ موی اشتر بالفتح آنکه پلک چشم او باز گردیده
باشد و لقب مالک ابن حارث نخعی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین کرم الله وجهه که در
بعضی جنگها شمشیر بر پلک چشم او رسیده بود و تحقیق آنست که در اصل خلقت موی
مژگان پلک بالای او گردیده بود اشبار بالفتح جمع شبر یعنی وجب که ازار ایست
نیز گویند اشر بفتح اول و کسر ثانی متکبر و از حد در گذشته و بسیار گوی و بفتحتین

و تشدید را بسیار بدکار اشراد بالفتح بدان و بدتران اسمراد دراز شدن و
شدن اصفر زرد و بمعنی سیاه نیز آمده و خالص تر و مرغ او از کننده تر و نام پسر روم
بن عیص بن اسحق که رومیان از اولاد اویند اصفاد بالکسر تهی دست و محتاج شدن
و بالفتح جمع صفو بالکسر اصطیاد بالکسر شکیبایی کردن اصر بالکسر عهد و بار و گناه و
بالفتح شکستن و میل دادن و بند کردن و باز داشتن اصفراد بالکسر زرد شدن اضماد
بالکسر در دل داشتن و لاغر کردن و ضمیر در کلام آوردن اضراد گزند رسانیدن و زن را
و سنی بهم رسیدن و زن بر سر زن آوردن و سخت نزدیک شدن دندان
گرفتن و لجام خاییدن اسب و شتاب نمودن و دویدن اضطراد بیچاره شدن
و بیچاره کردن اطراد بالفتح نوعها و حالها و بارها قوله تعالی خلقکم اطوارا ای
نطفة ثم علقة ثم مضغة اطهار بالکسر پاک کردن و بالفتح پاکیها و پاکان اطهر
بالفتح پاکتر اطراد ناز کردن و روان شدن و غضب کردن در غیر محل اظهار در وقت
نماز پیشین شدن و غالب گردانیدن و پیدا کردن اظفار بالکسر ظفر دادن و بالفتح ناخنها
و خیر و زیها بر تقدیر اول جمع ظفر بالضم و بالثانی جمع ظفر بفتحتین و میمونها بزرگ و
ستارهای خرد اظفر بدر زناخن اعتبار بالکسر پند گرفتن و بعبرت نگاه کردن
و در زیر چیزی رفتن و چیزی را نیک انگاشتن اعتذار عذر خواستن و بکارت بردن
اعتصار پناه بچیزی بردن و فشردن و بیرون کردن مال از دست کسی و باز داشتن
مال از کسی اعسر چپ و نوزرتر اعتسار ستم بر کاری داشتن و ناوان کار در وقت
تنگدستی گرفتن و ستم و قهر کردن اعتفار بالکسر دست بدست گرفتن چیزی اعتمار
عمره کردن و زیارت کردن و قصد کردن و دستار بر سر پیچیدن اعصار بالکسر بالغ شدن
دختر و نزدیک شدن ابر بباریدن و گرد باد و باد شدید و بادی که ابر را انگیزاند و با
گرد و غبار آمیخته و باد گرم آتشین و بالفتح زمانها اعسار بالکسر درویش شدن اعور
یکچشم و زاغ و آنکه مطلوب خود نرسد و در نعل و در درازه هر چیز و ضعیف و بیدل و کند
فهم و سخن و بیخبر و راهبر که رهبری خوب نکند و کتاب کهنه و آنکه برادر از مادر و پدر
نداشته باشد و راهی که نشان نداشته باشد اعشار بالکسر خداوند ده یک شدن
و ده تن شدن و بالفتح ده یکها و ده اتها و بعضیها قمار از شتران کشته و قوادم

پر مرغ و بوم منزل اغشاد دیگ ده پاره شده جمع عشر و بالضم اعماد بالکسر بخشیدن چیزی
بکسی برانوجه که تا عمرو باشد یا عمر تو اگر حق تو باشد و بالفتح عمرها اعذاد بالکسر
عذر آوردن و ختنه و طعام ختنه پختن برای گروهی و سرگین ناک شدن خانه و بسیار
عیب و فش ر نهادن بر مرکب ورزدن یا واحت کردن کسی را و مبالغه کردن در کار و
بهلاک نزدیک شدن و بالفتح عذرها اغثاد بالفتح گرد آلود اغراد گرد آلود شدن
اغتیاد تباه شدن و فریفته شدن و ناگه کرمش اغنی بالفتح و تشدید را سپید و سپید
بیث نی و تیرنیف جهور اغباد پیکالکان افنجاد نازیدن اقتصاد درویش و جمع شدن
افجاد بالکسر در وقت فجر شدن افطاد روزه کشادن افواد گریزانیدن بسبب
کار بکرده که بد و پیش آید و بکشادن سر کسی بشمشیر افغاد بالکسر بصحرا بیرون شدن
و خالی شدن جای و بیابان خورش شدن طعام افباد کمور کردن فرمودن و از
دفن کردانیدن اقتاد بالکسر و تباه شدن درویش شدن و تنگ کردانیدن اقواد
ثابت کردن بر خود ضرر را و آرام دادن و خشک کردانیدن و بقرار آوردن کار را
اقطار و اقتاد بالفتح کنارها اقصاد بالکسر بکشتن کوتاه قد زادن کما قیل ان
الطویلة فلا تقصر وان القصیرة فلا تطیل در صحیح این قول را حدیث گمان برده
وان خطاست اقصاد بر ضرر ایستادن و کوتاه گردانیدن و بی کبر رسیدن اقناد دور یا شدن
و درد ی چیزی پختن اقتساد بر ور کسی را بر کار داشتن اقعو سعید اقماد بالکسر روشن
شدن و در مهتاب گشتن و سرما خوردن پیش از رسیدن سرما و بالفتح قمرها یعنی
مهتابها اقشعرار موی بر اندام بر خاستن و دانها بر پوست عضا بر آمدن از سرما
یا از لرزه یا از ترس اقفاد بالفتح پلیدیها الکفاد بالکسر کافر کردانیدن و کسی را کافر
خواندن چنانکه گفته اند لا یکفر اهل القبلة و تکفیر بدین معنی روایت نشده اگرچه از روی
قیاس درست است و در کلام فارسی استعمال یافته چنانکه صاحب معرب بدان تصریح
نموده و در قاموس نیز بدین معنی نیاورده الکثاد بالکسر بسیار گفتن و بسیار کردن
و بسیار مال شدن و بسیار مال کردانیدن و شکوفه کردن درخت و نما الکلد
تیره رنگ اکثر بسیار تر الکبر مزرکتر اکابر جمع اکاس بالفتح و تشدید کاف جای کنن
و بنه بکرا الکی بضم اول و فتح ثانی کرها جمع اکره بالضم یعنی کره اکمی بالفتح کار و دو قیه

وماده

وماده امور جمع و فرمودن و فرمان او امر جمع بفتحین لت نهاد سنگ که در میان باشد
جمع امره و بفتحین و تشدید را النحر ورودها که در آن سرگین باشد و گویند هذا فی نفس
الامر ای فی نفسه یعنی این چیز ثابت و واقع است در حد ذات خود بی اعتبار معتبر پس
ضمیر حذف کرده بجای او لفظ امر آورده اند و این دلالت می کند که امر بمعنی شیء مطلق
نیز می آید و بحث امور عامه نیز دلالت می کند که امر بمعنی شیء مطلق می آید و بالکسر عجب
و تعجب و بفتح اول و کسر میم بسیار امصار بالفتح شهرها و کلان جمع مصر استصاد
بالکسر دوشیدن ناقه و بزیر پستان امیر پادشاه و کار فرما امن بالمد و کسر میم فرماینده
امطار بالکسر باران باریدن و بالفتح بارانها انذار ترسانیدن و ترسیدن و آگاه کردن
و آگاهانیدن و ترسانیدن افطار بالکسر مهلت دادن و بالفتح نظرها انکار باور نداشتن
و نشناختن و ناشایسته و ناپسندیده داشتن انتشار پراکنده شدن و برخاستن
قضیب و ماسیدن با دست چاروا انتصار داد ستاندن و کینه کشیدن و باز
داشتن مکروه انتظار چشم داشتن انوجار دوازده شدن و بازرنگ شدن انعصار
فشرده شدن انفجار بدر آمدن آب انفطار شکافته شدن انکسار شکسته
شدن انهمار ریزانیدن آب و فراوان و ریزان شدن انحدار کشیده شدن
و مجرور شدن و ف انجبار بالکسر بسته شدن شکسته و بفتح اول و ضم ثالث
گیاهیست کثیر النفع که از و تربت سازند انحصار کوتاه شدن انفطار خاک آلوده شدن
انمار بالفتح پلنگان و قبیله ایست انهار جوی کندن و بانگ برزدن انگور نشست تر
انوار روشنیها و شکوفها و بر تقدیر اول جمع نور بالضم و بر ثانی جمع نور بالفتح انصار
یاری کنندگان انهار بالکسر روان کردن آب و فراوان و فراخ کردن گذرگاه آب
و مانند آن و روزه گشودن و زخم فراخ زدن بنیزه و بالفتح جویها انبار بالفتح غله ها
و در تفاعات بسیار که یکجا جمع شده باشد و خانه سوداگر که در و متاع بهم یکدیگر
چیده باشند جمع نبر بالکسر و دهیست ملح و از بخارست محمد بن علی الانباری و شهریست
بعراق الله جار فرح انادر جمع و شهریست در شام و نادر تر ادبار زهها کمان
و تارهای ساز و چیزهای طاق و بر تقدیر اول ثانی جمع و تر بفتحین و بر تقدیر ثالث جمع
و تر بالکسر اوذاد کنایها و سلاحها اوتاد و وزرها اوار بالضم گرمی آتش